مقدّمه:

«اَلْحَمدُ لِلّهِ وَ سَلامٌ عَلىٰ عِبادِهِ اَلَّذينَ اَصْطَفَىٰ.»

علوم اسلامی از دیرباز با مباحثه و مناظره همراه شده‌اند و از این راه به شکوفایی و بالندگی رسیده‌اند تا آنجا که دانشی به نام «**علم المناظره**» به ابتکار مسلمانان پدید آمده است و صاحبنظرانی چون **شمس الدّین سمرقندی** و دیگران، رسائلی چند با عنوان «**آداب البحث**» و «**آداب المناظره**» پرداخته‌اند و البتّه دانش مزبور از «**منطق**» جدا است که ریشهٔ یونانی دارد و در صورت مدوّن خود، به **ارسطو** منسوب است.

در مناظره صرفاً به مبادلهٔ رأی و نظر بر طبق قواعد منظّم، نباید بسنده شود بلکه در خلال آن «**آداب اخلاقی**» ویژه‌ای را نیز باید رعایت نمایند. **أبو حامد غزّالی** در این باره می‌نویسد:

«**عَلَى اَلْمُناظِرِ أَنْ يَكُونَ في طَلَبِ اَلْحَقِّ كَناشِدِ ضالَّةٍ لايَفْرُقُ بَيْنَ أَنْ تَظْهَرَ اَلضّالَّةُ عَلىٰ يَدِهِ أَوْ عَلىٰ يَدِ مَنْ يُعاوِنُهُ وَ يَرَىٰ رَفيقَهُ مُعيناً لا خَصْماً وَ يَشْكُرُهُ إِذا عَرَّفَهُ اَلْخَطَأَ وَ أَظْهَرَ لَهُ اَلْحَقَّ.**»(۱)

یعنی: «بر آنکس که به مناظره می‌پردازد لازم است تا در جستجوی حق مانند شخصی باشد که گمشده‌ای دارد و هیچ تفاوت ننهد که آن گمشده، به دست وی پیدا شود یا به دست یارش که با او مناظره می‌کند و باید تا بر همسخن خود، نه چون دشمن بلکه به صورت یاوری بنگرد و هر گاه او را با خطایش آشنا کرد و حق را برای وی آشکار ساخت، او را سپاس گزارد.»

۱- «إحياء علوم الدّين»، الجزء الأوّل، ص ۴۴

اگر مباحثات دینی با چنین روحیّه‌ای قرین شود، بی‌شک لطف خداوند بزرگ دستگیر دو طرفِ مباحثه خواهد شد و با همدلی به کشف حقیقت دست خواهند یافت و امید است همهٔ ما مسلمانان، مشمول این نعمت و کرامت شویم.

متأسّفانه چندی است که در مجلس عبادت و نماز ما، برخی از کسان ـ بدون دعوت قبلی ـ شرکت می‌کنند و بی آنکه از لوازم بحث و مناظره اطّلاع کافی داشته باشند و لااقل جای آن را (که مجلس نماز و دعا نیست) بدانند، به ایرادگیری و نامه پراکنی روی آورده‌اند. از میان آقایان مزبور، مدیر محترم مدرسه‌ای است که نخست خود را به نام **«جوادی»** معرّفی نمود و پس از چند جلسه همین که نام و هویّت ایشان معلوم شد، عُذر آورد که: من چون به امامان شیعه ـ و از جمله حضرت جواد ـ ارادت دارم از این رو خود را «جوادی» معرّفی نمودم و گمان می‌کرد که شرط صداقت راکاملاً رعایت نموده است! پیدا است چنین روحیّه‌ای تا چه اندازه از آنچه که غزّالی برای مباحثه سفارش کرده، فاصله دارد! کاش تـرفند این برادر محترم به همین مورد پایان می‌یافت و راه صحیح و طریق مستقیم نقد و مباحثه را در پیش می‌گرفت، اخیراً جزوه‌ای نگاشته و در آغاز سخن، مرا متّهم ساخته که به ایشان افترا زده‌ام! چراکه گفته‌ام: آقای تکیه‌ای (جوادی سابق) گفته‌اند که: **«با من از کتاب سخن مگویید.»**[1]!

و این جمله‌ای بود که خود در حضور جمع، در نخستین جلسه‌ای کـه بـا ایشان روبرو شدیم، اظهار داشت و در پیوند با مسئله‌ای شرعی، استدلال به عمل مردم **مشهد** و **قم** می‌نمود و می‌گفت که: «من فردی عامی هستم و برای من از کتاب دلیل نیاورید، تا آنجاکه مردم مشهد و قم را دیده‌ام در امر نماز چنین رسمی داشتند پس ناگزیر آن را از **امام رضا** و حضرت **معصومه** آموخته‌اند.»! و ما

۱- «بررسی بنیان‌ها»، ج ۲، اثر آقای محمّد تکیه‌ای، ص ۲

با آنکه در خطبهٔ نماز بودیم و جای بحث و مناظره در آن حال نبود، به ایشان پاسخ دادیم که راه استنباط در احکام اسلام، رجوع به کتاب و سنّت است، نه مردم این شهر و آن شهر! و **«عمل متشرّعه»** هنگامی که اتّصال آن به مدارک شرع ثابت نشده باشد، به نظر فقهاء حجّیّت ندارد و از **مبانی اربعهٔ استنباط** (یعنی کتاب و سنّت و عقل و اجماع) شمرده نمی‌شود و در همان مجلس، رأی امام بزرگوار **علیّ بن موسی الرّضا**ؑ را در مسئلهٔ مورد بحث (یعنی: **«ما یَصِحُّ عَلَیْهِ ٱلسُّجُود»**)، به روایت از کتاب **«المعتبر»** اثر **محقّق حلّی**، برای ایشان نقل نمودیم. اینک گویی که برادر محترم ما همهٔ آن سخنان را به فراموشی سپرده و یا از باب **«تجاهلُ العارف»**! راه انکار را برگزیده است و نسبت افتراء زدن به اینجانب می‌دهد! البتّه ما را نشاید که با ایشان به جدل پردازیم و چون و چرا کنیم. با این همه چون اخیراً راه تازه‌ای را در پیش گرفته و به‌کتاب و مدرک روی آورده است، عمل ایشان را پیشرفت نامیدیم و تحسین نمودیم و در صدد پاسخ بر آمدیم به ویژه بحثی که به میان آورده، از آنجا که با **«فهم قرآن کریم»** پیوند دارد، بحث سودمندی شمرده می‌شود از این رو بنا به خواهش برخی از دوستان که دلبستگی بدین مبحث نشان می‌دادند، به نگارش رسالهٔ حاضر پرداختیم تا در ضمن سخن از فهم کتاب خدا (بدون اتّکاء به حدیث) و حجّیّت ظاهر قرآن (چنانکه در **علم اصول** به اثبات رسیده) پاسخ شبهات آن برادر محترم را نیز بیاوریم و در همه احوال از پروردگار ذوالجلال یاری می‌جوییم و دست نیاز به سوی خداوند بی‌نیاز دراز می‌کنیم **وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إلّا بِاللّٰهِ ٱلْعَلِیِّ ٱلْعَظیم.**

مصطفیٰ حسینی طباطبائی
مهر ماه ۱۳۸۲ هـ.ش.
برابر با: شعبان ۱۴۲۴ هـ.ق.

نزاع اخباری و اصولی در فهم قرآن

از روزگاران گذشته تاکنون در جامعهٔ مسلمانان دو دسته در برابر یکدیگر صف‌آرایی نموده‌اند. دستهٔ اوّل «**اخباری‌ها**» بودند که در میان اهل سنّت به «**حَشویّه**» شهرت داشتند و در میان شیعیان نیز به فراوانی یافت می‌شدند و هم‌اکنون در **ایران و بحرین** و ... می‌توان از ایشان نشانی گرفت. دستهٔ دوّم «**اصول‌گرایان**»اند که فقهای برجستهٔ جهان اسلام از میان آنان بر خاسته‌اند.

از ویژگی‌های اخباریّون، تمایل بیش از اندازهٔ ایشان به «**حدیث**» است به‌طوری‌که دراسلام‌شناسی، حدیث‌را «**مرجع نخستین**» به‌شمار می‌آورند و فهم آیات قرآن را بدون کمک احادیث، ممکن نمی‌دانند. شیخ **حُرّعاملی** که از اخباری‌های مشهور بوده در کتاب «**اَلْفَوائِدُ الطُّوسِیَّة**» فصلی را با این عنوان گشوده است:

«**فَصْلٌ فِي ٱلاسْتِدْلالِ عَلَىٰ عَدَمِ جَوازِ ٱسْتِنْباطِ ٱلأَحْكامِ ٱلنَّظَرِيَّةِ مِنْ ظَواهِرِ ٱلْقُرْآنِ ...**»[1]!

شیخ، در این فصل اساساً جایز نمی‌داند که علمای اسلام، احکام نظری را از قرآن دریابند و راه فهم قرآن مجید را جز از طریق حدیث، مسدود می‌شمارد!

شیخ **یوسف بحرانی** که وی نیز به اخباری‌گری گرایش داشته، در کتاب «**اَلْحَدائِقُ ٱلنّاضِرَة**» می‌نویسد:

«**فَمِنْهُمْ مَنْ مَنَعَ فَهْمَ شَيْءٍ مِنْهُ (أَيْ مِنَ ٱلْقُرْآنِ) مُطْلَقاً حَتَّىٰ مِثْلِ قَوْلِهِ ﴿قُلْ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾ إِلّا بِتَفْسِيرٍ مِنْ أَصْحابِ ٱلْعِصْمَةِ.**»[2]

یعنی: «برخی از اخباری‌ها فهم قرآن را مطلقاً نفی می‌کنند حتّی (عقیده

۱- «اَلْفَوائِدُ الطُّوسِیَّة»، ص ۱۸۶ (چاپ قم).

۲- «اَلْحَدائِقُ النّاضِرَة»، ج ۱، ص ۲۷ (چاپ نجف).

دارند) آیاتی مانند ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ فهمیده نمی‌شود مگر با تفسیر امامان معصوم.»!

اصول‌گرایان با این رأی عجیب مخالفت ورزیدند. علّامه، **وحید بهبهانی** که در حوزهٔ نجف پرچمدار اصولیان بود در محاضرات خود، رأی مزبور را تخطئه می‌نمود. وی در کتاب **«الْفَوائِدُ الْحائِرِيَّة»** به مناسبت بحث از حجّیّت قرآن به ردّ آراء اخباری‌ها می‌پردازد و می‌نویسد نظر ایشان در نهایت غرابت است زیرا:

«هُمْ عليهم السلام صَرَّحُوا مُكَرَّراً كَثيراً أَنَّهُ ما لَمْ يَكُنْ حَديثُهُمْ مُوافِقاً لِلْقُرْآنِ فَاضْرِبُوهُ عَلَى الْحائِطِ! و أَنَّهُ زُخْرُفٌ وَ أَنَا لانَقُولُ خِلافَ الْقُرْآنِ أَبَداً وَ أَنَّهُ ما لَمْ تَجِدُوا لِلْحَديثِ شاهِداً مِنَ الْقُرْآنِ فَلاتَعْمَلُوا بِهِ.»(۱)

یعنی: «امامان اهل بیت عليهم السلام خود بارها و به فراوانی تصریح کرده‌اند که اگر حدیث منسوب به ایشان با قرآن سازگار نبود، آن را بر سینهٔ دیوار بکوبید! و آن حدیث باطل است و فرموده‌اند که ما هیچگاه بر خلاف قرآن سخن نمی‌گوییم و اگر شاهدی از قرآن برای حدیث (منسوب به ما) نیافتید بدان عمل نکنید.»(۲)

علّامه، وحید بهبهانی از این بیان نتیجه می‌گیرد که اگر امامان شیعه عليهم السلام متن

۱- **«الْفَوائِدُ الْحائِرِيَّة»**، ص ۱۷۲ (چاپ تهران).

۲- چند نمونه از احادیثی که **علّامه، وحید بهبهانی** به‌آنها اشاره کرده به‌شرح زیر در کتب تفسیر و جوامع حدیث امامیّه دیده می‌شود: قالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله: **«إذا جائَكُمْ عَنّي حَديثٌ فَاعْرِضُوهُ عَلىٰ كِتابِ اللّهِ فَما وافَقَهُ فَاقْبِلُوهُ و ما خالَفَهُ فَاضْرِبُوا بِهِ عَرْضَ الْحائِطِ.»**(تفسیر **مجمع البیان طبرسی**، ج ۱، ص ۲۷، چاپ لبنان) قالَ الصّادِقُ عليه السلام: **«ما لَمْ يُوافِقْ مِنَ الْحَديثِ الْقُرْآنَ فَهُوَ زُخْرُفٌ.»**(**الأصول من الكافي**، ج ۱، ص ۶۹ چاپ تهران) قالَ الْباقِرُ عليه السلام: **«إذا جائَكُمْ عَنّا حَديثٌ فَوَجَدْتُمْ عَلَيْهِ شاهِداً أَوْ شاهِدَيْنِ مِنْ كِتابِ اللّهِ فَخُذُوا بِهِ وَ إِلّا فَقِفُوا عِنْدَهُ...»**(**وسائل الشّیعة**، ج ۱۸، ص ۸۰ چاپ جدید).

قرآن را بدون رجوع به حدیث در خور فهم دیگران نمی‌دانستند چگونه بـه آنـها سفارش می‌نمودند که صحّت و سقم احادیث ایشان را با میزان قـرآن بسـنجند و چگونه دستور می‌دادند که چون شاهدی از قرآن برای احـادیث مـزبور نـیافتند، بدان‌ها عمل نکنند؟!

تسلّط اخباری‌ها بر حوزهٔ نجف با استدلالات وحید بهبهانی از میان رفت و اصولی‌های برجسته‌ای که پس از وی به ظهور رسیدند نیز کار او را (در مخالفت با جبههٔ اخباریّون) پی گرفتند. از جمله مشاهیر ایشان، شیخ جعفر نـجفی مـلقّب به «کاشف الغطاء» بود که رسالهٔ «**اَلْحَقُّ اَلْمُبِینُ فِي تَصْوِیبِ اَلْمُجْتَهِدِینَ وَ تَخْطِئَةِ اَلْأَخْبارِیِّینَ**.» را نگاشت و اخباری‌ها را به سطحی‌نگری محکوم ساخت.

کاشف‌الغطاء پس از بحث گسترده‌ای دربارهٔ قابل فهم بودن قرآن و حجّیّت ظاهر آن، شبهات اخباری‌ها را بازگو نموده و آنها را رد می‌کند.[۱] در سخنان وی نکات جالب و فراوانی دیده می‌شود که در اینجا به پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم:

کاشف الغطاء می‌گوید: قرآن خبر می‌دهد که چون رسول خدا ﷺ آیاتش را برای گروهی از جنّیان خواند، آنها مقصود قرآن را دریافتند و بدان ایمان آوردند (۷۲=اَلْجِنّ/۱) چگونه ممکن است که جنّیان قرآن را در یـابند ولی انسـان‌ها از فهمش بدون کمک حدیث ناتوان مانند با آنکه قرآن به زبان بشر (و به عربی مُبین) نازل شده و برای هدایت آدمیان آمده است؟!

کاشف الغطاء می‌گوید: قرآن بـا مشـرکان و یـهود و نـصاریٰ بـه احـتجاج برخاسته و آنان را به توحید و اسلام فرا خوانده است، چگونه می‌توان ادّعا نمود که آنها از فهم سخنان قرآن به کلّی عاجزند؟!

۱- به‌رسالهٔ «الحقُّ المُـبین»، از ص ۱۸ تـا ۲۶، چـاپ سـنگی (بـه‌اهـتمام شـیخ‌احـمدشـیرازی) نگاه‌کنید.

کاشف الغطاء می‌گوید: عمدهٔ اعجاز قرآن و بلاغت و فصاحت بی‌نظیر آن، با معانی قرآن پیوند دارد (زیبایی و رسایی الفاظ، در خدمت معانی آنها است)؛ اگر معانی قرآن بدون ضمیمهٔ خبر، در خور فهم آدمیان نباشد، اعجاز قرآن اساساً باطل می‌شود!

کاشف الغطاء می‌نویسد: «إِنَّ ٱلنَّبِيَّ ﷺ كانَ يَتْلُو ما يُنْزَلُ عَلَيْهِ مِنَ ٱلْقُرْآنِ عَلىٰ رُؤُوسِ ٱلْمَنابِرِ وَ عَلىٰ عامَّةِ ٱلنَّاسِ مِنْ دُونِ أَنْ يُفَسِّرَ لَهُمْ!»[1]

یعنی: «پیامبر اکرم ﷺ آنچه را که از قرآن بر او نازل می‌شد بر فراز منابر خود و بر عموم مردم تلاوت می‌کرد، بدون آنکه به تفسیر و توضیحش بپردازد!»

کاشف الغطاء می‌نویسد: «وَ لا ثَمَرَةَ لِنُزُولِ ٱلْقُرْآنِ في بيانِ ٱلْأَحْكامِ لِأَنَّ ٱلْحاجَةَ إِلَى ٱلْإِمامِ عليه السلام في تَفْسيرِ كُلِّ آيَةٍ مِنْهُ تَقْتَضي أَخْذَ ٱلْحُكْمِ مِنَ ٱلْإِمامِ عليه السلام وَ لَوْ كانَ ٱلْحالُ كَذٰلِكَ لَكانَ مِنْ أَعْظَمِ ما يَعيبُهُ أَرْبابُ ٱلْمِلَلِ عَلَى ٱلْمُسْلِمينَ وَ يَشْنَعُونَ بِهِ غايَةَ ٱلتَّشْنيعِ وَ إِنَّ قُرْآنَهُمْ لايُفْهَمُ وَ لايُنْتَفَعُ وَ إِنَّهُ مُخالِفٌ لِجَميعِ كُتُبِ ٱللّٰهِ!»[2]!

یعنی: «(اگر متن قرآن مستقلٌ بالفهم نباشد) نزول آیات احکام در قرآن، ثمره‌ای ندارد زیرا نیاز به امام عليه السلام در تفسیر هر آیهٔ قرآنی موجب می‌شود که احکام مزبور را از امام عليه السلام بگیریم (نه از قرآن!) و چنانچه کار بدین جا رسد، پیروان ادیان دیگر، بزرگترین عیب‌ها را بر مسلمانان می‌نهند و بر آنها بسی طعنه می‌زنند که قرآن مسلمین، قابل فهم نیست و سودی از آن عاید نمی‌شود و بر خلاف همهٔ کتاب‌های الهی است (که در خور فهم بشرند)!!»

سخنان استوار کاشف الغطاء و دیگر اصولی‌های امامیّه، جبههٔ اخباری‌ها را

۱- «الحقُّ المُبین»، ص ۲۳

۲- «الحقُّ المُبین»، ص ۲۴

به عقب نشینی وادار ساخت و از دایرهٔ نفوذ آنان در شیعهٔ امامیّه کاست امّا البتّه به کلّی فرهنگ اخباری را محو نساخت و هم‌اکنون بسیاری از شیعیان را ملاحظه می‌کنیم که خود را اخباری نمی‌پندارند ولی از تأثیر اندیشه‌های ایشان بر کنار نمانده‌اند و ادّعا می‌نمایند که قرآن مجید، بدون تفسیر امام معصوم عليه السلام فهمیدنی نیست و کسی حقّ تفسیر آن را ندارد![1]

بازگشت به اخباری‌گری!

برادر معترض و محترم ما (آقای تکیه‌ای) و همفکرانش، متأسّفانه از این دسته به شمار می‌آیند. اینان، چون اخباری‌ها می‌اندیشند ولی به اصولی‌ها عقیده دارند! آقای تکیه‌ای می‌نویسند:

«پیامبر اکرم ﷺ باید با سخن خود آیات را روشن نماید.»[2]!

معنای این ادّعا آن است که قرآن مُبین، روشن نیست و پیامبر اکرم ﷺ باید آن را روشن سازد! این ادّعائی است که تناقض آشکاری را به همراه دارد به علاوه، با آراء مفسّران بزرگ و اصولگرای شیعه نمی‌سازد. **شیخ طوسی** که از اعاظم امامیّه و اکابر مفسّران ایشان شمرده می‌شود در ذیل آیهٔ شریفهٔ **«أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ ٱللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ ٱخْتِلَافاً كَثِيراً»**(۴ = النّساء/۸۲) در تفسیر **«التّبیان»** می‌نویسد:

۱- گاهی شنیده‌ایم که برخی می‌گویند: چون بحث رکعات و جزئیّات نماز در قرآن نیامده، پس قرآن قابل فهم نیست! واضح است که این نتیجه، از آن مقدّمه به‌دست نمی‌آید؛ آنچه در قرآن مجید آمده، در خور فهم بشر است نه آنچه نیامده (مانند: رویدادهای تاریخی اقوام، جغرافیای کشورها و...)؛ این امور را باید از محلّ دیگری اخذ کرد چنانکه رکعات و جزئیّات نماز را نیز باید از «سنّت‌پیامبر ﷺ» به‌دست آورد.

۲- «بررسی بنیان‌ها»، ج ۱، ص ۴

«هٰذِهِ ٱلْآيَةُ تَدُلُّ عَلىٰ أَرْبَعَةِ أَشْياءَ: أَحَدُها عَلىٰ بُطْلانِ ٱلتَّقْليدِ وَ صِحَّةِ ٱلْإِسْتِدْلالِ في أُصُولِ ٱلدّينِ لِأَنَّهُ حَثٌّ وَ دَعاءٌ إِلَى ٱلتَّدَبُّرِ وَ ذٰلِكَ لايَكُونُ إلّا بِالْفِكْرِ وَ ٱلنَّظَرِ؛ وَ ٱلثّانيْ يَدُلُّ عَلىٰ فَسادِ مَذْهَبِ مَنْ زَعَمَ أَنَّ ٱلْقُرْآنَ لايُفْهَمُ مَعْناهُ إلّا بِتَفْسيرِ ٱلرَّسُولِﷺ لَهُ مِنَ ٱلْحَشْوِيَّةِ وَ ٱلْمُجَبِّرَةِ؛ لِأَنَّهُ تَعالىٰ حَثَّ عَلىٰ تَدَبُّرِهِ لِيَعْلَمُوا بِهِ...»[1]

یعنی: «این آیه بر چهار چیز دلالت دارد: نخست بر نادرستی تقلید و درستی استدلال در اصول دین، زیرا که در این آیه ترغیب و دعوت به تدبّر (در قرآن) شده است و این کار ممکن نیست مگر از راه اندیشیدن و نگرش عقلی؛ و دوّم آنکه این آیه، **بر تباهی مذهب کسی دلالت دارد که پنداشته معنای قرآن جز با تفسیر پیامبرﷺ فهمیده نمی‌شود و آنان از گروه حشویّه و جبریّه‌اند**؛ زیرا که خدای تعالیٰ در این آیه بر تدبّر در قرآن ترغیب فرموده تا از معنای آن آگاه شوند...»

همین نتیجه را مفسّر نامدار و اصول‌گرای شیعی، **شیخ طبرسی** در تفسیر «**مجمع البیان**» با پیروی از **شیخ طوسی** آورده است و در ذیل آیهٔ کریمهٔ مزبور می‌نویسد:

«وَ هٰذِهِ ٱلْآيَةُ تَضَمَّنَتِ ٱلدَّلالَةَ عَلىٰ مَعانٍ كَثيرَةٍ مِنْها بُطْلانُ ٱلتَّقْليدِ وَ صِحَّةُ ٱلْإِسْتِدْلالِ فى أُصُولِ ٱلدّينِ لِأَنَّهُ دَعا إِلَى ٱلتَّفَكُّرِ وَ ٱلتَّدَبُّرِ وَ عَلىٰ ذٰلِكَ؛ وَ مِنْها فَسادُ قَوْلِ مَنْ زَعَمَ أَنَّ ٱلْقُرْآنَ لايُفْهَمُ مَعْناهُ إلّا بِتَفْسيرِ ٱلرَّسُولِﷺ مِنَ ٱلْحَشْوِيَّةِ وَ غَيْرِهِمْ؛ لِأَنَّهُ حَثَّ عَلىٰ تَدَبُّرِهِ لِيَعْرِفُوهُ...»[2]

یعنی: «این آیه دلالت بر معانی بسیاری را در بر دارد از جمله، نادرستی

۱- «**التّبیان في تفسیر القرآن**»، اثر **شیخ أبو جعفر طوسي**، ج ۱، ص ۴۵۱ (چاپ سنگی).

۲- «**مجمع البیان في تفسیر القرآن**»، اثر **شیخ أبو علي طبرسي**، ج ۵، ص ۱۷۳ (چاپ بیروت).

تقلید و درستی استدلال در اصول دین است زیراکه این آیه به اندیشیدن و تدبّر دعوت نموده و بر این کار ترغیب کرده است؛ دیگر آنکه آیهٔ مزبور بر **تباهی گفتار کسی دلالت می‌کند که پنداشته معنای قرآن جز با تفسیر پیامبر ﷺ فهمیده نمی‌شود و آنان از گروه حشویّه و غیره هستند**؛ زیراکه بر تدبّر در قرآن ترغیب فرموده تا آن را بشناسند...»

علّامه، **محمّد حسین طباطبائی** نیز در تفسیر «**المیزان**» قول شیخ طوسی و شیخ طبرسی را تأیید نموده و می‌نویسد:

«وَ قَدْ تَبَيَّنَ مِنَ الآيَةِ (أَوَّلاً): أَنَّ القُرْآنَ مِمَّا يَنالُهُ الفَهْمُ العادي: وَ (ثانِياً) أَنَّ الآياتِ القُرْآنِيَّةَ يُفَسِّرُ بَعْضُها بَعْضاً...»(1)

یعنی: «از این آیه روشن می‌شود که (**اوّلاً**) **قرآن از جمله سخنانی است که فهم عادی آن را در می‌یابد**؛ و (**ثانیاً**) آیات قرآنی یکدیگر را تفسیر می‌نمایند...»

بنابراین برادر معترض ما آقای تکیه‌ای و همفکران ایشان، تنها با اینجانب در بارهٔ «قابل فهم بودن قرآن» سر مخالفت ندارند بلکه رأی مفسّران برجستهٔ شیعه را نیز در این باره نپذیرفته‌اند و مذهب اخباری‌ها و حشویّه را در فهم قرآن پیش گرفته‌اند هر چند خود را پیرو اصول‌گرایان می‌شمارند!

پیروی از مغالطهٔ اخباری‌ها!

از جمله لغزش‌های اخباری‌ها آن است که هر چند قرآن را بدون حدیث، قابل فهم نمی‌دانند ولی گاهی در اثبات حقّانیّت روش خود، به برخی از آیات قرآن استدلال می‌نمایند، بدون آنکه حدیثی در تفسیر آیهٔ مزبور نشان دهند!

۱- «**المیزان في تفسیر القرآن**»، ج ۵ ص ۱۷ (چاپ تهران).

برادر محترم ما آقای تکیه‌ای نیز در جزوه‌های خویش، همین شیوهٔ متناقض را پی گرفته است و آیهٔ شریفهٔ: **«وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ.»**(۱۶ = النّحل/۴۴) را بارها مطرح نموده و بدان استدلال می‌کند، بدون آنکه در تفسیر آیهٔ مزبور حدیثی را بیاورد!

شگفت‌تر از این، آن است که ایشان برای توضیح آیهٔ شریفهٔ فوق، به سخنان افرادی چون **راغب اصفهانی، محمّد بن جریر طبری، ابن کثیر دمشقی** و ... متوسّل می‌شود[1] با آنکه عقیده دارد: **«پیامبر اکرم ﷺ باید با سخن خود، آیات را روشن نماید»**[2] نه آقای اصفهانی و طبری و دمشقی!

عذر جناب تکیه‌ای در این خلاف‌گویی! آن است که مرقوم داشته‌اند: **«یکی از راه‌های سنجش نظریّه‌ای علمی، ارائهٔ آن به «اهل خبره و مقایسهٔ این نظر با آرای آنان می‌باشد.»**[3]

باید از آن جناب پرسید: آیا **شیخ طوسی و شیخ طبرسی و علامهٔ طباطبائی** در مذهب شما اهل خبره شمرده نمی‌شوند؟ اگر جنابعالی این علماء را قرآن شناس خبره می‌دانید پس چرا اقوالشان را در اینکه **«قرآن بدون حدیث هم فهمیده می‌شود»**، انکار می‌کنید؟ با آنکه دلیل روشنی هم از قرآن کریم ارائه داده‌اند!

جدال در معنای «لِتُبَيِّنَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِم»!

چنانکه دانستیم آقای تکیه‌ای در سراسر جزوه‌های خود، به آیهٔ فوق استدلال نموده‌اند، به امید آنکه ثابت کنند فهم قرآن بدون تفسیر پیامبر اکرم ﷺ

۱- به‌جزوهٔ «بررسی بنیان‌ها»، ج ۲، ص ۱۰، ۱۱ و ۱۲ نگاه کنید.

۲- «بررسی بنیان‌ها»، ج ۱، ص ۴

۳- «بررسی بنیان‌ها»، ج ۲، ص ۹

و امامان شیعه علیهم السلام میسّر نیست! با آنکه در بارهٔ معنای این آیهٔ کریمه دو قول آمده است: یکی آنکه گفته‌اند تعبیر «لِتُبَیِّنَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ إلَیْهِم» وظیفهٔ تفسیر و توضیح قرآن را برای پیامبر صلی الله علیه و آله تعیین می‌کند؛ دوّم آنکه گفته‌اند تعبیر مزبور وظیفهٔ تبلیغ و اداء قرآن را **به طور آشکار** نشان می‌دهد چنانکه در آیهٔ دیگر به صورت «**نفی و حصر**» می‌فرماید: «**وَ ما عَلَى ٱلرَّسُولِ إِلَّا ٱلْبَلاغُ ٱلْمُبِينُ.**»(۲۴ = ٱلنُّور /۵۴) یعنی: «بر عهدهٔ پیامبر جز رساندن آشکار پیام، وظیفهٔ دیگری نیست.» آقای تکیه‌ای گمان کرده‌اند که قول دوّم در میان دانشمندان اسلام، طرفداری ندارد! در حالی که این قول علاوه بر ضبط در کتب اهل‌سنّت[1]، در آثار برخی از اساطین مذهب امامیّه نیز آمده است چنانکه مجتهد معتبر و برجستهٔ شیعه. «**سیّد مرتضیٰ**» مشهور به «عَلَمُ ٱلْهُدیٰ» در کتاب «**الذّریعة إلیٰ أُصول الشّریعة**» در معنای آیهٔ مزبور می‌نویسد:

«**قیل: إنَّ ٱلْمُرادَ هٰهُنا بِالْبَیانِ، ٱلتَّبْلیغُ وَ ٱلْأَداءُ حَتّیٰ یَکُونَ ٱلْقَوْلُ عاماً في جَمیعِ ٱلْمُنَزَّلِ.**»[2]

یعنی: «گفته‌اند که مراد از بیان در این‌جا همان تبلیغ و اداء است تا این سخن، فراگیر و عام باشد در همهٔ آنچه که (بر پیامبر صلی الله علیه و آله) نازل شده است.»

گفتار سیّد مرتضی دقیقاً همان مطلبی را یادآور می‌شود که ما قبلاً بدین صورت آوردیم:

﴿امّا این مسئله که چرا «تبیین» در سورهٔ شریفهٔ نحل را به معنای «توضیح و تفسیر» نیاورده‌ایم و آن را به معنای «خواندن آشکار و ابلاغ پیام»،

۱- به‌عنوان نمونه به‌کتاب «**المعتمد**» اثر **ابوالحسین بصري معتزلي**، ج ۱، ص ۳۹۴، چاپ بیروت؛ و کتاب «**التّسهیل لعلوم التّنزیل**» اثر **ابن‌جزّي**، ج ۲، ص ۱۵۴، چاپ بیروت نگاه کنید.

۲- «**الذّریعة إلیٰ أُصول الشّریعة**»، ج ۱، ص ۴۶۷ (از انتشارات دانشگاه تهران).

حمل نموده‌ایم؟ دلیلش آن است که متعلّقِ این کلمه در آیهٔ مزبور، کلّ قـرآن است چنانکه می‌فرماید: «لِتُبَیِّنَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ إلَیْهِمْ.»[1] ولی هیچ‌گاه پیامبر اکرم ﷺ همهٔ قرآن را توضیح و تفسیر ننمودند در حالی‌که کلّ قرآن را به‌طـور آشکـار بـر مـردم خواندند و ابلاغ فرمودند. ﴾[2]

آقـای تکـیه‌ای در بـرابـر ایـن سـخن، پـاسخی آورده‌انـد کـه مـتأسّفانه نشانهٔ کم‌اطّلاعی ایشان از **«علم اصول»** شمرده می‌شود؛ جناب تکیه‌ای می‌نویسند:

«در آیـه، تـبیین کُـلّ قـرآن بـه‌طـرز عـام مـطرح شـده امّـا روش عـملی پیامبر اکرم ﷺ بر این عموم تخصیص زده.»[3]!

این برادر محترم و معترض گویا خبر ندارد که در علم اصول اثـبات شـده **«تخصیص اکثر»** مستهجن است و شایستهٔ کـلام الـهی نـیست و بـا روش عـملی پیامبر خدا ﷺ نیز مـوافـقت نـدارد. آیـا هـیچ مـعنی دارد کـه خـداونـد بـزرگ به پیامبرش دستور فرماید که: «باید تا کلّ قـرآن را بـرای مـردم تـفسیر کـنی» ولی پیامبر خدا ﷺ از تفسیر اکثر آیات عملاً سر باز زند و چند آیهٔ معدود را تفسیر نماید بدین دستاویز که مقصود خدا از کلّ قرآن، همان چند آیه بوده است؟!

اگر آیهٔ مذکور، تخصیص بردار بود باید **«تخصیص أقل»** شامل حالش شده باشد یعنی لازم بود تا پیامبر خدا ﷺ اکثر آیات قرآن را به طور کامل تفسیر نماید و مفصّلاً توضیح دهد و فقط اندکی از آنها را فرو گذارد. امّا کجا است آن تـفسیر علمی و مفصّل و کامل رسول خدا ﷺ از اکثر آیات قرآن که نـه شیعه آن را در دست دارد و نه سُنّی! و نه بنده از آن خبر دارم و نه جناب آقای تکیه‌ای؟! به طوری که در جزوهٔ خود اعتراف نموده‌اند:

۱- «تا برای مردم هر چه را که به‌سوی ایشان نازل شده، تبیین کنی.»

۲- «رفع اشتباه و دفع افتراء»، ص ۳ و ۴ ۳- «بررسی بنیان‌ها»، ج ۲، ص ۶

«این که چنین تفسیری در دست نیست، مطلبی واضح است.»(۱)

آقای تکیه‌ای ادّعا نموده‌اند که اگر **«تبیین آیات»** را به معنای **«أداء و ابلاغ آنها»** بدانیم با لغت عرب سازگاری ندارد و در این باره پافشاری بسیار نموده‌اند. امّا جای شگفتی است که خود بدون آنکه توجّه داشته باشند پاسخ خویش را لطف فرموده‌اند و ما را از شاهد آوردن بی‌نیاز ساخته‌اند! می‌دانیم که **«بیان»** و **«تَبیین»** هم‌ریشه و هم‌معنا هستند چنانکه در **«لسان العرب»** اثر ابن منظور و **«صحاح اللّغة»** جوهری و حتّیٰ لغت‌نامه **«المنجد»** آمده است. از طرفی، خود آقای تکیه‌ای **«بیان»** را یک‌بار به معنای «توضیح و تفسیر» و بار دیگر به معنای **«کلام یا أدای سخن»** آورده‌اند و می‌نویسند:

«بیان درکتب لغت گاه به‌آشکارنمودن معنا شده ولی یکی از معانی‌آن نیز کلام است کما اینکه در (۵۵=الرَّحمٰن/۳ و ۴) آمده: «خَلَقَ ٱلْإِنْسانَ. عَلَّمَهُ ٱلْبَيانَ.»(۲)

به این برادر معترض باید گفت که **«تبیین»** نیز به همین صورت گاهی به معنای «توضیح و تفسیر» می‌آید و گاهی به معنای **«ادای سخن»**؛ زیرا چنانکه گذشت، تبیین، هم‌ریشه و هم‌معنای بیان است. پس آن گرد و خاکی که شما به راه انداخته‌اید، با این اظهار و اعترافتان چگونه می‌سازد؟! و آن همه اهانت‌ها که در جزوات خویش به خاطر این واژه، ابراز داشته‌اید، چه معنا دارد؟! در این‌جا همین قدر می‌گوییم: **رَحِمَ ٱللّٰهُ مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ وَ لَمْ يَتَعَدَّ حَدَّهُ!**

ما اگر فرض کنیم که بر خلاف رأی ارباب ادب (همچون سیّد مرتضیٰ و دیگران) واژهٔ تبیین، جز یک معنا ندارد و همواره در مفهوم «توضیح و تفسیر» به‌کار می‌رود؛ در آن صورت دچار اشکال می‌شویم چون باید بپذیریم که قرآن مجید **«مُبَیِّن»** نیست و **پیامبر اکرم** ﷺ **باید با سخن خود آیات را روشن نماید!**

۱- **«بررسی بنیان‌ها»**، ج ۲، ص ۹ ۲- **«بررسی بنیان‌ها»**، ج ۱، ص ۱۲

امّا این ادّعا بر خلاف چندین آیهٔ صریح قرآن است که می‌فرماید آیات قرآن در خود قرآن «تبیین» شده‌اند چنانکه ذیلاً ملاحظه می‌کنیم:

«...قَدْ بَيَّنَّا ٱلْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ.»(۲ = ٱلْبَقَرَة/۱۱۸)(...همانا آیات را برای گروهی که یقین می‌کنند تبیین کردیم.)

«...كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ.»(۲ = ٱلْبَقَرَة/۲۶۶) (...خدا این‌چنین آیات را برای شما تبیین می‌کند شاید که بیاندیشید.)

«...كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ.»(۳ = آلِ‌عِمْران/۱۰۳)(...خدا این چنین آیاتش را برای شما تبیین می‌کند شاید که هدایت شوید.)

«...قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ ٱلْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ.»(۳ = آلِ‌عِمْران/۱۱۸)(...همانا آیات را برای شما تبیین کردیم اگر خردورزی کنید.)

«...يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَ ٱللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.»(۴ = ٱلنِّساء/۱۷۶)(...خدا برای شما تبیین می‌کند مبادا گمراه شوید و خدا به هر چیز دانا است.)

«...يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلْآيَاتِ وَ ٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ.»(۲۴ = ٱلنُّور/۱۸)(...خدا آیات را برای شما تبیین می‌کند و خدا دانا و فرزانه است.)

«...كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلْآيَاتِ وَ ٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ.»(۲۴ = ٱلنُّور/۵۸) (...خدا این‌چنین آیات را برای شما تبیین می‌کند و خدا دانا و فرزانه است.)

«...كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.»(۲۴ = ٱلنُّور/۶۱)(...خدا این‌چنین آیات را برای شما تبیین می‌کند شاید که خردورزی کنید.)

«...ٱنْظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ ٱلْآيَاتِ...»(۵ = ٱلْمائِدَة/۷۵)(...بنگر که چگونه آیات را برای ایشان تبیین می‌کنیم...)

«...كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.»(۵ = ٱلْمائِدَة/۸۹)(...خدا این چنین آیاتش را برای شما تبیین می‌کند شاید که سپاسگزاری کنید.)

و آیه‌های فراوان دیگر...

با وجود چنین آیاتی که قرآن را «تبیین شده» معرّفی می‌نمایند، رسول اکرم ﷺ اگر می‌خواستند قرآن را تبیین فرمایند در آن صورت **«تحصیل حاصل لازم می‌آمد.»!**

و همین است حکمت آنکه از رسول خدا ﷺ تفسیری از کلِّ قرآن به جای نمانده و سنّت پیامبر ﷺ شرح مجملات قرآنی (مانند **«أَقِيمُوا ٱلصَّلَوٰةَ»** و **«آتُوا ٱلزَّكَوٰةَ»** و جز اینها) را در بر دارد نه آنکه فهم **«آیات غامض و دور از درک قرآن»** را آسان سازد! مگر خود قرآن‌کریم چهار بار در سورهٔ شریفهٔ قمر نفرموده است: **«وَلَقَدْ يَسَّرْنَا ٱلْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ؛ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ؟»** (۵۴ = ٱلْقَمَر/ ۱۷، ۲۲، ۳۲ و ۴۰)(همانا قرآن را برای پندآموزی آسان ساختیم: پس آیا پندگیرنده‌ای هست؟)

خلاصه آنکه توجّه داشته باشیم گر چه **«تَبْيِين»** مصدر باب **«تَفْعِيل»** محسوب می‌شود امّا مادّهٔ لغوی آن از **«بانَ يَبِينُ»** به معنای **«ظَهَرَ يَظْهَرُ»** است و ظهور سخن گاهی از راه ابلاغ آن است و گاهی از راه توضیح و تفسیرش؛ و در هر مورد باید به قرائن کلام نگریست و لغت را به معنای مناسب با آن در خلال جمله، حمل کرد و چنانکه دانستیم برخی از علمای شیعه و سنّی در (۱۶ = ٱلنَّحْل/ ۴۴) دربارهٔ کلمهٔ «تبیین» به معنای اوّل قائل شده‌اند و بعضی هم (چنانکه آقای تکیه‌ای آورده‌اند) معنای دوّم را پذیرفته‌اند ولی قرائن قرآنی معنای نخست را تأیید می‌کند به ویژه که در همان سوره باز هم این کلمه به کار رفته است و می‌فرماید:

«تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمُ ٱلْيَوْمَ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ وَ ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ ٱلْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ ٱلَّذِي ٱخْتَلَفُوا فِيهِ وَ هُدًىٰ وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ.»(۱۶ = ٱلنَّحْل/ ۶۳ و ۶۴)

در آیهٔ اخیر مشخّص شده که رسول خدا ﷺ به وسیلهٔ قرآن باید

اختلافات امّت‌ها را تبیین کند؛ یعنی لازم است بیانات قرآنی را در این باره بر آنها بخواند ولی در هیچ تاریخ و خبر موثّقی نیامده که رسول اکرم ﷺ به تفسیر آیات قرآنی در بارهٔ اختلاف امّت‌ها برای ایشان پرداخته باشد.

تفسیر ارشادی!

دانشمندان علم اصول، احکام اسلامی را به دو دسته تقسیم کرده‌اند: یک دسته احکام **«امضائی»** است؛ یعنی احکامی که عقل آدمی حُسن و قُبح آنها را با صرف نظر از دستور شرع، در می‌یابد؛ مانند حُسن امانتداری و قُبح خیانت؛ این گونه احکام را شارع اسلام تصدیق و امضاء فرموده است. دستهٔ دوّم احکامی شمرده می‌شوند که عقل در تشخیص آنها استقلال ندارد و تابع شرع است مانند شکل نماز یا روزه یا حج و جز اینها؛ احکام مزبور را **«تأسیسی»** می‌نامند. در قرآن شناسی نیز همین قانون حکومت دارد؛ بدین معنی که شرح مجملات قرآن همچون: **«أَقِيمُوا ٱلصَّلٰوٰةَ وَ آتُوا ٱلزَّكوٰةَ»** چنانکه گفتیم بر عهدهٔ سنّت نبوی است و کسی نمی‌تواند احکام فرعی نماز را از جملهٔ **«أَقِيمُوا ٱلصَّلٰوٰةَ»** استخراج کند هر چند معنای این دو واژه معلوم است و بیرون از فهم بشر نیست؛ ولی بقیّهٔ آیات قرآن اجمال ندارند و اگر رسول اکرم ﷺ سخنی هم در بارهٔ معنای آنها فرموده باشد از باب **ارشاد** عقل به سوی معنا و مفهومی است که آدمی با تدبّر می‌تواند آن را از قرآن در یابد که اگر چنین نبود، خداوند بزرگ به اندیشیدن در قرآن فرمان نمی‌داد و نمی‌گفت:

«أَفَلايَتَدَبَّرُونَ ٱلْقُرْآنَ؟ وَ لَوْ كانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ ٱللّٰهِ، لَوَجَدُوا فيهِ ٱخْتِلافاً كَثيراً!»(۴ = ٱلنِّساء/۸۲) یعنی: «آیا در قرآن تدبّر نمی‌کنند؟ که اگر (قرآن) از نزد کسی جز خدا بود، قطعاً اختلاف بسیاری در آن می‌یافتند!»

از طرفی، درک این معنا که در قرآن، اختلاف و تناقضی راه ندارد، فرع بر

فهمیدن خود قرآن است؛ یعنی ابتدا باید سراسر قرآن از طریق تدبّر فهمیده شود تا بتوانیم بفهمیم که در قرآن تناقض و تعارضی نیست؛ پس همهٔ قرآن را می‌توان بدون رجوع به حدیث، فهمید و چنانچه پیامبر خدا ﷺ یا ائمهٔ اهل بیت علیهم السلام معنای آیات را هم توضیح داده باشند، توضیح ایشان حکم ارشادی دارد و عقل سلیم می‌تواند با تدبّر در قرآن، معنای مزبور را از قرآن در یابد؛ وگر نه نمی‌فرمودند: روایات منسوب به ما را بر قرآن عرضه کنید و چنانچه با آن موافق بودند، بپذیرید و إلّا فَلا! از این‌جا پاسخ برادر معترض ما آقای تکیه‌ای داده می‌شود که نوشته است:

«بر اساس توضیح رسول اکرم ﷺ و بر خلاف برداشت اوّلیهٔ اصحاب، در (۶=الأنعام/۸۲)، عموم کلمهٔ «ظلم» و همهٔ مصادیق آن مورد نظر نیست بلکه این تعبیر عام، تخصیص خورده است و نتیجه آن‌که در آیه، هر ظلمی مورد نظر نبوده بلکه ظلم خاصّی یعنی شرک منظور می‌باشد.»[1]

این که در (۶=الأنعام/۸۲)، مراد از **«ظلم»** همان **«شرک»** است از سیاق آیات به خوبی فهمیده می‌شود و نیازی به تخصیص ندارد! زیرا که این آیهٔ شریفه در رابطه با محاجّهٔ ابراهیم علیه السلام و مشرکان آمده است و لذا در **تفسیر طبری** می‌خوانیم که **سلمان پارسی** در معنای آیه گفت: **«هُوَ ٱلشِّرْكُ بِاللّٰهِ تَعالىٰ.»** و نیز آمده که **أبوبکر** رضی الله عنه در معنای **«بِظُلْم»** گفت: یعنی **«بِشِرْكٍ»**؛ و همچنین از قول **حُذَيْفَة** و **ابن عبّاس** و **أُبَيّ بن كَعْب** رضی الله عنهم همین معنا آمده است[2] بدون آنکه هیچ کدام از رسول اکرم ﷺ نقل کرده باشند.

۱- **«بررسی بنیان‌ها»**، ج ۲، ص ۵

۲- **«جامع البیان في تأویل آي القرآن»**، اثر **محمّد بن جریر طبري**، ج ۷، ص۲۵۶، ۲۵۷ و ۲۵۸ (چاپ مصر).

پس اگر رسول خدا ﷺ برای برخی از یاران که دقّت در سیاق آیه نکرده بودند، واژهٔ «ظلم» را به معنای «شرک» تفسیر فرموده‌اند، چنان نبوده که این مفهوم از خود آیهٔ کریمه به دست نیاید و کسی نفهمد. در حقیقت تفسیر پیامبر ﷺ در این باره، صورت ارشادی داشته چنانکه پیش از این توضیح دادیم.

ولی نکتهٔ مهم‌تر در روایت مزبور این است که رسول خدا ﷺ در تفسیر کلمهٔ «بِظُلْمٍ» با گرفتن از آیهٔ «...إِنَّ ٱلشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ.» (۳۱=لُقْمان/۱۳)(...همانا شرک ستم بزرگی است.) به مسلمانان تعلیم داده که: **«قرآن را با قرآن تفسیر کنند»** و این معنا از ذهن تکیه‌ای دور شده است! در اینجا دوست دارم سخن علّامه، **محمّد حسین طباطبائی** را از مقدّمهٔ **«تفسیر المیزان»** بیاورم که به همین نکتهٔ مهم اشاره نموده و فرموده است:

«قالَ عَلِيٌّ ؈ (يَصِفُ ٱلْقُرْآنَ عَلىٰ ما فِي ٱلنَّهج): ﴿يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَ يَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلىٰ بَعْضٍ.﴾(ٱلْخُطْبَة) هٰذا هُوَ ٱلطَّرِيقُ ٱلْمُسْتَقِيمُ وَ ٱلصِّراطُ ٱلسَّوِيُّ ٱلَّذي سَلَكَهُ مُعَلِّمُو ٱلْقُرْآنِ وَ هُداتُهُ (صَلَواتُ ٱللّٰهِ عَلَيْهِمْ).»(۱)

یعنی: «علی ؈ همان‌گونه که در نهج البلاغه آمده، در وصف قرآن گفته است: ﴿بخشی از قرآن از بخش دیگر سخن می‌گوید و قسمتی از آن، گواه قسمت دیگر است.﴾ و این راه همان صراط مستقیم و راه میانه‌ای است که آموزگاران و راهنمایان قرآن **(صَلَواتُ ٱللّٰهِ عَلَيْهِمْ) پیموده‌اند.»**

بنابراین، به قول علّامهٔ طباطبائی، امامان اهل بیت ؈ نیز به ما آموزش داده‌اند که قرآن را با قرآن تفسیر کنیم؛ از این رو احادیث مظنون را نباید با آیات خدا بیامیزیم که حاصل آن جز گمان و تخمین چیزی دیگری نخواهد بود و به قول علّامه، **وحید بهبهانی:**

۱- **«المیزان في تفسیر القرآن»**، ج ۱، ص ۱۰ (مقدّمة الکتاب)، چاپ ایران.

«(اَلْقُرْآنُ،) کَلامُ اَلشّارِعِ اَلْقَطْعِيُّ سَنَداً وَ مَتْناً بِخِلافِ مَفْهُومِ کَلامٍ لایُعْلَمُ أَنَّهُ مَتْنُ کَلامِ اَلشّارِعِ لِاحْتِمالِ کَوْنِهِ کَلامَ اَلرّاوِي وَ أَنَّهُ لَیْسَ مِنَ اَلْمَعْصُومِ أَصْلاً.»(۱)

یعنی: «(قرآن،) سخن شارع است و به لحاظ سند و متن، قطعی شمرده می‌شود، بر خلاف سخنی که معلوم نیست متن کلام شارع باشد؛ زیرا احتمال دارد گفتار راوی باشد (که آن را به صورت **نقلِ به معنا** آورده) یا اساساً سخن مزبور از معصوم صادر نشده باشد.»

تفاوت سلیقهٔ ما با امثال جناب تکیه‌ای در این‌جا است که آنها این‌گونه احادیث را در بیان معنا و مفهوم آیات دخالت می‌دهند و ما از این کار خودداری می‌ورزیم.

نکته‌های قرآنی !

ما هم‌زبان با اسلاف قرآنی خود‌ﷺ بارها گفته‌ایم که قرآن کریم، آسان و تبیان و بیان و نور مبین است چنانکه خودش فرموده است:

«وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا اَلْقُرْآنَ لِلذِّکْرِ؛ فَهَلْ مِنْ مُدَّکِرٍ؟»(۵۴=اَلْقَمَر/۱۷، ۲۲، ۳۲و ۴۰)

«...وَ نَزَّلْنا عَلَیْکَ اَلْکِتابَ؛ تِبْیاناً لِکُلِّ شَيْءٍ...»(۱۶=اَلنَّحْل/۸۹)

«هٰذا بَیانٌ لِلنّاسِ وَ هُدیً وَ مَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِینَ.»(۳=آل‌عِمران/۱۳۸)

«یا أَیُّهَا اَلنّاسُ! قَدْ جاءَکُمْ بُرْهانٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکُمْ نُوراً مُبِیناً.» (۴=اَلنِّساء/۱۷۴)

در عین حال قرآن مجید دارای نکته‌ها و ظرائف و امتیازات گوناگونی است و این دو مقام با یکدیگر قابل جمع‌اند. آقای تکیه‌ای گمان نموده که این دو امر

۱-«الفوائد الحائريّة»، ص ۱۷۳

با هم منافات دارند و به خاطر همین پندار واهی، بارها به ما طعن زده است! در صورتی که این دو امتیاز گاهی در سخنان معمولی اشخاص عادی نیز گرد آمده‌اند تا چه رسد به سخنان بلیغ و بالاتر از آن، در کلام معجزه‌آسای قرآنی!

فرض کنید شما به کسی می‌گویید: «دیروز حسن آقا و حسین آقا به منزل ما تشریف آوردند.» البتّه این جملهٔ ساده را مخاطب شما کاملاً درک می‌کند و هیچ تعقید و پیچیدگی در آن نمی‌یابد. امّا اگر دقّت کند نکته‌ای را در آن پیدا می‌کند که در نظر نخست بدان توجّه نداشته است و این نکته آن است که شما نام «حسن آقا» را مقدّم بر «حسین آقا» ذکر نموده‌اید و این تقدّم مثلاً به اعتبار آن بوده که حسن آقا مسن‌تر از حسین آقا است یا محترم‌تر از او شمرده می‌شود. آیا اگر چنین نکات و اعتباراتی در سخنان روزمرّهٔ مردم رعایت شود (که غالباً هم رعایت می‌شود) باید گفت که اصل سخن ایشان آسان و روشن نیست یا در خور فهم بشر عادی نمی‌باشد؟!

ما ادّعا داریم که قرآن کریم در عین آسان و روشن بودن، دارای نکات و امتیازات فراوانی است که ممکن است به تدریج فهمیده شود و نه در احادیث رسول اکرم ﷺ همهٔ آن امتیازات آمده است و نه در سخنان ائمّهٔ اهل بیت علیهم‌السلام تماماً یافت می‌شوند[1] و همین است یکی از اسرار جاودانگی قرآن؛ چنانکه از امیر مؤمنان علی علیه‌السلام وارد شده که فرمود:

۱- البتّه معنای این سخن آن نیست که **رسول‌خدا** ﷺ یا امامان علیهم‌السلام (معاذالله) به این نکات توجّه نداشته‌اند ولی به‌هرصورت، همهٔ نکته‌ها و لطائف قرآنی، در آثارشان نیامده؛ پس آگاهانه کشف آنها را به‌اهل‌تدبّر در قرآن سپرده‌اند و این‌است معنای آنکه ما نوشتیم: تفسیر کلّ قرآن به‌دانشمندان امّت سپرده شده است (تا اندک اندک نکته‌ها را استخراج کنند) و جناب‌تکیه‌ای، نفهمیده و نسنجیده، ما را تخطئه نموده است!

«لاتَفْنیٰ عَجائِبُهُ وَ لاتَنْقَضی غَرائِبُهُ.»[1]

یعنی: «شگفتی‌های قرآن از میان نمی‌رود و نکته‌هایش تمام نمی‌شود.»

من در این‌جا لازم نمی‌بینم، طعنه‌های برادر محترم آقای تکیه‌ای را در این باره بیاورم و ذهن خوانندگان گرامی را مکدّر و ملول سازم؛ بلکه برای بهره بردن بیشتر دوستانم از قرآن نکته‌ای را ذکر می‌کنم. در سورهٔ شریفهٔ یوسف آمده است: هنگامی که برادر تنی یوسف(بنیامین) به دزدی متّهم شد، **پسران یعقوب** ﷺ به توصیهٔ برادر بزرگترشان تصمیم گرفتند به نزد پدر آیند و به او بگویند: **«یا أبانا، إنَّ ٱبْنَکَ سَرَقَ!»**(۱۲ =یُوسُف/۸۱) یعنی: «ای پدر ما، **پسرت** دزدی کرده است!» در این‌جا آنها نمی‌گویند: ای پدر، «**برادرمان**» دزدی کرده است! ولی هنگامی که همین پسر را می‌خواهند از پدر بگیرند و با خود به مصر ببرند تا غلّهٔ موعود را دریافت دارند به پدر می‌گویند: **«یا أبانا، مُنِعَ مِنَّا ٱلْکَیْلُ: فَأَرْسِلْ مَعَنا أخانا نَکْتَلْ!»**(۱۲ =یُوسُف/۶۳) یعنی: «ای پدر ما، پیمانه (غلّه) از ما منع شده؛ پس **برادرمان** رابا ما بفرست تا پیمانه را بگیریم!» در این‌جا قرآن‌کریم می‌خواهد نشان دهد که علاقهٔ پسران یعقوب ﷺ به «**پاک‌نمایی و سودجویی خود**» تا چه حدّ بوده است!

من از جناب تکیه‌ای در شگفتم که روشن بودن قرآن را با نکته‌دار بودنش، نمی‌تواند جمع کند و آن را از بنده و مشایخ قرآنی ما عیب می‌گیرد و گمان می‌کند که با وجود نکته‌های قرآنی، ادّعای ما مبنی بر آسان بودن قرآن، حُکمی ناصواب است! ناچار ایشان را به تفسیر «المیزان» اثر **علّامهٔ طباطبائی** (که مورد احترام ما و آقای تکیه‌ای هستند) ارجاع می‌دهم که نوشته‌اند:

«لَیْسَ بَیْنَ آیاتِ ٱلْقُرْآنِ (وَ هِیَ بِضْعُ آلافِ آیَةٍ) آیَةٌ واحِدَةٌ ذاتُ إغْلاقٍ وَ تَعْقیدٍ

۱- «**نهج البلاغه**»، خطبهٔ شمارهٔ ۱۸

فِي مَفْهُومِها بِحَيْثُ يَتَحَيَّرُ ٱلذِّهْنُ فِي فَهْمِ مَعْناها؛ كَيْفَ؟ وَ هُوَ أَفْصَحُ ٱلْكَلامِ وَ مِنْ شَرْطِ ٱلْفَصاحَةِ، خُلُوُّ ٱلْكَلامِ عَنِ ٱلْإِغْلاقِ وَ ٱلتَّعْقيدِ حَتَّىٰ أَنَّ ٱلْآياتِ ٱلْمَعْدُودَةَ مِنْ مُتَشابِهِ ٱلْقُرْآنِ كَالْآياتِ ٱلْمَنْسُوخَةِ فِي غايَةِ ٱلْوُضُوحِ مِنْ جَهَةِ ٱلْمَفْهُومِ...»[1]

یعنی: «در میان آیات قرآن (که چند هزار آیه است) یک آیه نیست که به لحاظ مفهوم، دارای دشواری و پیچیدگی باشد به طوری که ذهن در فهم معنای آن دچار حیرت شود؛ چرا این‌گونه نباشد؟ با آنکه قرآن فصیح‌ترین سخنان است و یکی از شروط فصاحت آن است که سخن، از دشواری و پیچیدگی خالی باشد حتیٰ آیات معدودی که در شمار متشابهات قرآنند مانند آیه‌های منسوخ، به لحاظ معنا و مفهوم در نهایت وضوح و روشنی‌اند.»

باز علّامهٔ طباطبائی در نقد برخی از تفاسیر می‌نویسد:

«وَ لازِمُ ذٰلِكَ (كَما أَوْمَأْنا إِلَيْهِ فِي أَوائِلِ ٱلْكَلامِ) أَنْ يَكُونَ ٱلْقُرْآنُ ٱلَّذي يُعَرِّفُ نَفْسَهُ (بِأَنَّهُ هُدىً لِلْعالَمينَ وَ نُورٌ مُبينٌ وَ تِبْيانٌ لِكُلِّ شَيْءٍ) مَهْدِيّاً إِلَيْهِ بِغَيْرِهِ وَ مُبَيَّناً بِغَيْرِهِ! فَما هٰذَا ٱلْغَيْرُ وَ ما شَأْنُهُ؟! وَ بِماذا يُهْدىٰ إِلَيْهِ؟! وَ ما هُوَ ٱلْمَلْجَأُ وَ ٱلْمَرْجَعُ إِذَا ٱخْتُلِفَ فيهِ؟! وَ قَدِ ٱخْتُلِفَ وَ ٱشْتَدَّ ٱلْخِلافُ!...»[2]

یعنی: «لازمهٔ این‌گونه تفسیرها (چنانکه در آغاز سخن بدان اشاره کردیم) این است که: قرآنی که خود را هُدیً لِلْعالَمین (مایهٔ رهنمایی جهانیان) و نُورٌ مُبین (روشنایی نمایان) و تِبیانٌ لِکُلِّ شَیْءٍ (بیان هر چیز) معرّفی می‌کند، از غیر خود، رهنمایی بخواهد و به وسیلهٔ غیر خود، روشن شود! پس آن غیر کدام است و چه شأنی دارد؟! و اگر اختلاف در آن رفته (که شدیداً هم اختلاف افتاده!) به کدام مدرک باید پناه برد و رجوع کرد؟...»

۱- «المیزان في تفسیر القرآن»، ج ۱، ص ۷ (مقدّمة الکتاب)، چاپ ایران.

۲- «المیزان في تفسیر القرآن»، ج ۱، ص ۶ و ۷

در عین حال که علّامهٔ طباطبائی قرآن را روشن و آسان معرّفی می‌نماید در همان مقدّمهٔ تفسیرش، به روایت از رسول خدا ﷺ می‌نویسد:

«فَـإِذَا ٱلْتَبَسَتْ عَلَيْكُمُ ٱلْفِتَنُ كَقِطَعِ ٱللَّيْلِ ٱلْمُظْلِمِ؛ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ...لاتُحْصىٰ عَجائِبُهُ وَ لاتُبْلىٰ غَرائِبُهُ!...»[1]

یعنی: «زمانی که فتنه‌ها چون پاره‌های شب تاریک از هر طرف شما را فراگرفتند بر شما باد که به قرآن روی آورید... که شگفتی‌هایش به شمار نمی‌آیند و نکته‌هایش کهنه نمی‌شوند!...»

و بدین صورت علّامهٔ ذو فنون، روشن بودن قرآن را با نکته‌دار بودن آن، جمع می‌نماید؛ همان مسئله‌ای که مورد انکار آقای تکیه‌ای و همفکران ایشان قرار گرفته است!

در پی فهم سخن باشید، نه تنها روایت آن!

یکی از نکات جالب قرآن (که گفتیم به تدریج کشف می‌شود) آن است که قرآن مجید به هنگام بحث از نزول باران، مکرّر از «اندازهٔ معیّن آن» سخن می‌گوید؛ چنانکه می‌فرماید:

«...ٱلَّذِي نَزَّلَ مِنَ ٱلسَّماءِ ماءً بِقَدَرٍ؛ فَأَنْشَرْنا بِهِ بَلْدَةً مَيْتاً...» (۴۳=ٱلزُّخْرُف/۱۱)

یعنی: «...آنکس که از آسمان، آبی را به اندازهٔ معیّن فرو فرستاد؛ پس با آن سرزمین مُرده‌ای را زنده کردیم...»

باز می‌فرماید:

۱- «المیزان في تفسیر القرآن»، ج ۱، ص ۱۰

«...أَنْزَلْنا مِنَ ٱلسَّماءِ ماءً بِقَدَرٍ؛ فَأَسْكَنّاهُ فِي ٱلْأَرْضِ...» (۲۳ = ٱلْمُؤْمِنُون/۱۸)

یعنی: «...از آسمان، آبی را به اندازهٔ معیّن فرو فرستادیم و آن را در زمین ساکن کردیم...»

مفسّران قدیم **«اندازهٔ معیّن»** را **«به اندازهٔ حاجت»** معنا می‌کردند که نه همواره رگبار طوفان‌خیز می‌آید و نه از کمبود باران گرفتار خشکسالی دائم می‌شویم و این تفسیر، به جای خود صحیح است و ناظر به باران‌های عادی (نه استثنائی) در هر منطقه می‌باشد. اخیراً نکتهٔ دیگری در امر باران کشف شده و دانشمندان گفته‌اند که **«اندازهٔ معیّن باران در هر سال در سطح زمین، مقدار ثابتی است.»** من در سخنرانی خود به این موضوع اشاره نمودم و گفتم که این نکتهٔ تازه نیز از دقایق تعبیر در قرآن مجید خبر می‌دهد که اگر در طیّ سال در یک منطقه کمتر باران می‌بارد در منطقه‌های دیگر باران افزایش می‌یابد و جبران می‌شود و در نتیجه مجموعاً اندازهٔ معیّن و ثابتی دارد. آقای تکیه‌ای مطابق معمول **«به غلط گیری!»** برخاسته و می‌گوید: از تعبیر **«بِقَدَرٍ»** یا **«بِقَدَرٍ مَعْلُوم»** در قرآن به هیچ وجه نمی‌توان استفاده کرد که مقدار باران در سال، معیّن شده و ثابت است![1]

سپس جناب تکیه‌ای به گمان خود، معجزهٔ علمی قرآن را از طریق دیگری به اثبات می‌رساند! وی می‌گوید: چون در (۲۵ = ٱلْفُرْقان/۵۰) آمده است که: **«...لَقَدْ صَرَّفْناهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا...»** (...باران را میان آنها می‌گردانیم تا پند گیرند...) بنابراین از کلمهٔ **«صَرَّفْنا»** (می‌گردانیم) باید برای اثبات این معجزهٔ علمی استفاده کرد نه از **«اندازهٔ معیّن باران»**! و برای محکمتر شدن دلیل خود، روایت کتاب **«کافی»** را نیز همراه کرده است.[2]

۱-**«بررسی بنیان‌ها»**، ج ۳، ص ۱۳

۲-**«بررسی بنیان‌ها»**، ج ۳، ص ۱۵، ۱۶و۱۷

ولی آیا «گردش باران» در مناطق مختلف به تنهایی می‌تواند دلیل بر آن باشد که مقدار هر سالهٔ باران، ثابت و معیّن است؟ آیا برای تعیین مقدار باران، از تعبیر **«اندازهٔ معیّن»** در قرآن باید استفاده کرد یا از موضوع **«گردش باران»**؟!

در سخن این‌جانب هر دو مسئله، لحاظ شده است و گفته‌ام: «ممکن است در بعضی مناطق بارندگی زیادتر شود و در بعضی مناطق کمتر؛ اگر در این‌جا خشکسالی شود و بارندگی کم باشد در جای دیگر زیادتر خواهد شد که مجموعاً در هر سال میزان بارندگی مقدار مساوی است.» و در روایت کتاب کافی که آقای تکیه‌ای آورده‌اند نیز هر دو مسئله مورد توجّه قرار گرفته است و می‌نویسد: **«صَرَفَ عَنْهُمْ ما كانَ قَدَّرَ لَهُمْ مِنَ ٱلْمَطَرِ فِي تِلْكَ ٱلسَّنَةِ إِلىٰ غَيْرِهِمْ.»** یعنی: «خداوند بارانی را که برای ایشان در آن سال اندازه‌گیری کرده بود، به سوی دیگران می‌گرداند.» در این روایت چنانکه ملاحظه می‌شود هم کلمهٔ **«قَدَّرَ»** به کار رفته (و تقدیر همان اندازه دادن است) و هم تعبیر **«صَرَفَ عَنْهُمْ»** آمده که به گردش از یک منطقه به سوی دیگر اشاره دارد و معلوم نیست آقای تکیه‌ای چرا یکی را پذیرفته و دیگری را نفی می‌کند؟! بی‌جهت نیست که از روزگار کهن گفته‌اند:

تنها در صدد نقل حدیث بر نیایید، بلکه آن را بفهمید و روایت را با درایت همراه کنید. به قول علی علیه‌السلام: **«رُواةُ ٱلْعِلْمِ كَثيرٌ وَ رُعاتُهُ قَليلٌ!»** (راویان دانش بسیارند ولی رعایت‌کنندگانش اندکند!)

«وَ ٱلسَّلامُ عَلىٰ مَنِ ٱتَّبَعَ ٱلْهُدىٰ.»

مصطفیٰ حسینی طباطبائی
مهر ماه ۱۳۸۲ هـ.ش.
برابر با: شعبان ۱۴۲۴ هـ.ق.